

دست آخر

ظاهرش عادی بود

● **پارسا شهری**: ظاهر مرتضی کیوان را دوست نزدیکش، نجف دریابندری چنین وصف کرده است: «ظاهرش عادی بود. قدش از متوسط اندکی کوتاه‌تر بود، با قدم‌های تند راه می‌رفت، موی خرمایی موج‌داری داشت که به‌دقت شانه می‌کرد… دوتا دندان جلوش کمی روی هم سوار شده بود، شاید به همین علت حرف سین را کمی بچگانه تلفظ می‌کرد. آدم خیلی زود با قیافه‌اش اخت می‌شد و او هم خیلی زود سر شوخی را باز می‌کرد. همیشه یک قلم خودنویس خوب با جوهر سبز و مقداری یادداشت توی جیب بغلش داشت.» وصفی که در نظر پوری سلطانی «بهترین توصیف از ظاهر و شخصیت کیوان» است. دوستی با سیاوش کسرای موجب آشنایی پوری سلطانی و مرتضی کیوان شد، در شبی که شاعران و نویسندگان دیگری مانند شاملو و ابتهاج و محبوب نیز بودند. «مرتضی بسیار جذاب و خوش‌صفت بود. به او گفتم پایان‌نامه لیسانس روی موضوع ویس و رامین مطالعه می‌کنم. از من پرسید که مطلب صادق هدایت درباره ویس و رامین را دیده‌ای؟ جواب منفی دادم، گفت فردا بیا دانشکده ادبیات که آن مطلب را برایت بیاورم. از فردای آن روز دوستی من و مرتضی شروع شد.» این دوستی ابدی خرداد ۱۳۳۳ به ازدواج رسید و زندگی مشترکی که تنها چند ماه دوام آورد و ناگزیر با تیرباران مرتضی کیوان تمام شد. در جای‌جای کتاب کوچک «شصت سال عاشقی» که سرگذشت پوری سلطانی است و روایت روزگار رفته بر کیوان و هم‌فکرانش، جز حکایت ارتباط و دوستی کم‌تظیر «پوری» با «مرتضی»، سخن از خاطرات شخصیت‌های برجسته فرهنگ و ادبیات نیز به میان می‌آید. ازجمله دوستان نزدیک کیوان، از کسرایی و ابتهاج و شاملو تا محمد مصدق و همچنین ایرج افشار و کامران فانی و مسکوب و دیگران… برای نمونه خاطره‌ای که به نقل از ایرج افشار می‌آید و به سال ۱۳۵۸ مربوط است: «چند روزی پیش از اینکه گرفتار شود به منزل آمده بود و یک بسته محتوی عکس‌ها، نامه‌ها و یادداشت‌هایی که از من داشت، داده و رفته بود. چند روز بعد که خبر گرفتاری‌اش را شنیدم، دریافت‌م که او بیش از آنکه می‌دانستم، شریف و بزرگوار و انسان بود؛ چون دریافته بود که گرفتارشدنی است. نخواست به در گرفتاری خود نامی از دوستش در اوراقش باشد و آن دوست گرفتاری پیدا کند. بعدها از دوستان شنیدم همین جوانمردی و پایداری در دوستی را در حق آنها هم



کرده بود.» ایرج افشار همچنین می‌گوید شاید من بیش از هرکس از کیوان نامه داشتم؛ حدود صدتا میان سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۳. نامه‌هایی که او حوالی سال ۱۳۴۴ ناگزیر همراه با عکس‌های زیادی که با هم گرفته بودند و هفت، هشت نامه از دکتر محمد مصدق در چاه می‌انداخت تا به دست ساواک نیفتند. «حالا افسوس زیادی می‌خورم؛ زیرا نامه‌های کیوان مشحون بود به نکته‌های ادبی و نقدهای زیاد از کتاب‌های آن روزگار و یادهایی از رفقا و اشخاص فرهنگی که در آن سال‌ها، با ما محصور بودند یا در مجلات نویسنده‌گی می‌کردند.»
شاهرخ مسکوب هم در ۱۳۵۸ مطلبی می‌نویسد با عنوان «شاید به مرگ فکر می‌کرد» و در آن به نمایشگاه عکسی از کشته‌شدگان حزب توده در دانشگاه صنعتی شریف اشاره می‌کند: «رفته بودم که بعضی از رفقای قدیم را ببینم. آن سال‌های آرزوی سرشار و ایثار بی‌دریغ را. مرتضی را طبعاً زودتر از همه دیدم، با سر تراشیده توی دادگاه، با یک متهم دیگر، یکی، دو تا نظایم و جکس سرباز، با همان اسباب صورت به‌قاعده و منظم و همان لکنت زبانی که «س» را بد تلفظ می‌کرد. انگار توی دهشل له می‌شد و بیرون می‌ریخت، اما توی عکس چیزی پیدا نبود. آخر حرف نمی‌زد. ساکت نشسته بود، سرش پایین بود، جلوی پایش را نگاه می‌کرد و توی فکر بود. صورتش نشان نمی‌داد سخت توی فکر بود. شاید به مرگ فکر می‌کرد، زندگی‌اش را مرور می‌کرد و بار سفرش را می‌بست. او مرگ فاتحانه‌ای داشت. یک عکس دیگر هم از او بود. در اینجا نگاه عجیبی دارد، نگاه دور و شکافنده‌ای که از بس دور است، انگار به جایی نگاه نمی‌کند، نگاهی به آن سوی مرز نگاه؛ اما مرتضای این عکس همان مرتضای پیش از گرفتاری نبود. در اینجا آن مرتضای شاد ایستگاه راه‌آهن نبود. وقتی که به سفر می‌رفتی و او اتفاقاً خبردار می‌شد و آن وقت می‌دید که سسر رسید، می‌آمد بدرقه… اما در اینجا مرتضای دیگری است، به طرز دردناک و چاره‌ناپذیری باشکوه است». کتاب، جز این روایت‌ها یک بخش آخر هم دارد که بادی است از پوری سلطانی که هنگام چاپ کتاب از دنیا رفته. در این بخش، کامران فانی از سنجایی اخلاقی و انسانی پوری می‌گوید و از حضور مستمر پنجاه‌ساله‌اش در گسترش کتابداری علمی که از نظر، او کتابداری نوین ایران با سرگذشت پوری سلطانی گره خورده است. «شصت سال عاشقی» نوشته فرشاد قوشچی در نشر روزنه منتشر شده است.

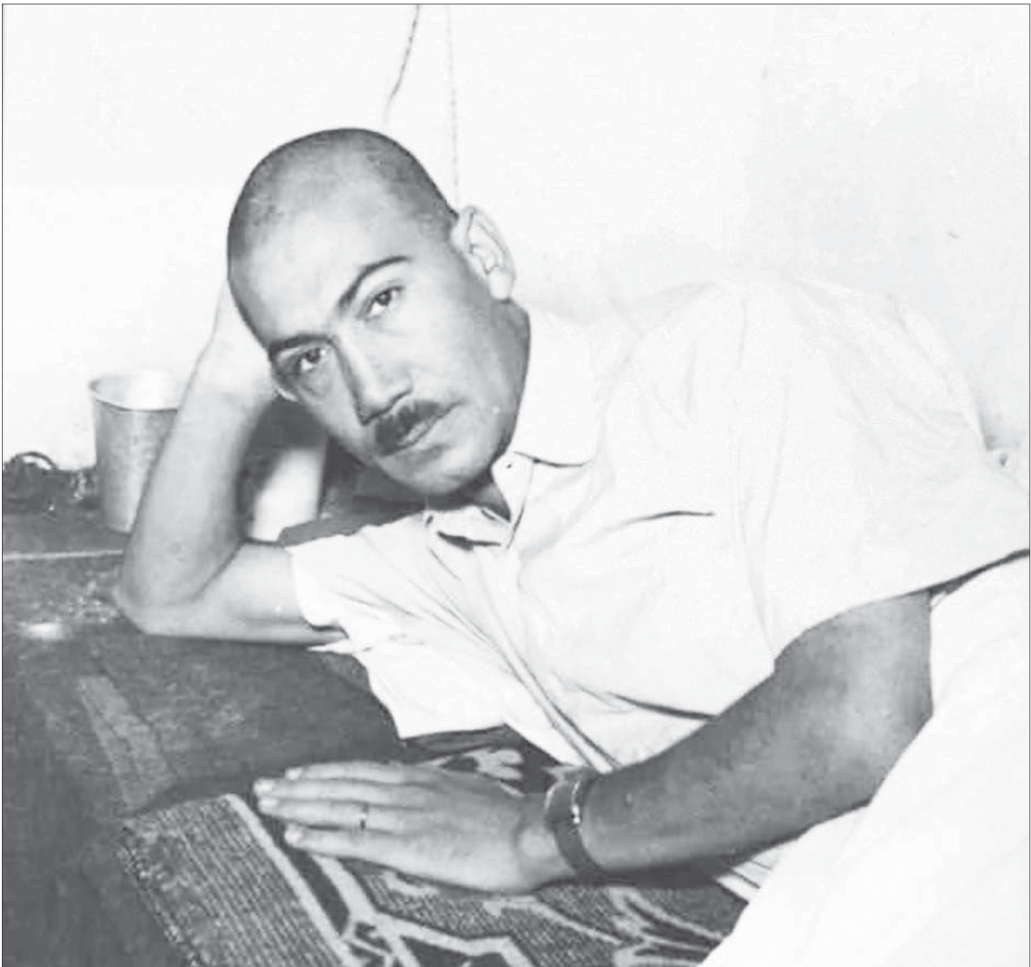
«به خاطر تو/ به خاطر هر چیز کوچک هر چیز پاک بر خاک افتادند/ به یاد آر، عموهایت را می‌گویم/ از مرتضی سخن می‌گویم.» حضور بُرنِگِ مرتضی کیوان در ادبیات ما، از همین آخرین سطر شعر احمد شاملو تا دیگر شعرها از هوشنگ ابتهاج و سیاوش کسرایی و احسان طبری و نادیور، شاید از سَرِ رفاقتی هم بود که کیوان با اهل ادبیات و فرهنگ داشت و به‌خاطر تاریکی مرگ ناروای او که در سحرگاه روز بیست‌وهفتم مهر ۱۳۳۳ تیربارانش کردند. جز این‌ها آن چه مرتضی کیوان را با ادبیات ربط می‌داد باور او به «نوشتن» بود، اینکه به‌قول شاهرخ مسکوب، کیوان نوشتن را از سیاست و سیاست را از نوشتن جدا نمی‌دانست و «چون مبارزی سیاسی در تلاش بود تا سنگ‌های مطبوعاتی را یکی یکی به دست آورد، ولی به هر تقدیر در این آمیختگی فرهنگ و سیاست، او بیشتر آرزو می‌کرد ادیب هنرور مترقی باشد…» کیوان، آخرین نفر سمت چپ عکسی از جمع نام‌داران ادبیات؛ هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرایی، نیما یوشیج و احمد شاملو است که برخی از بنیان‌گذاران انجمن ادبی «شمع سوخته» بودند. نسبت کیوان با ادبیات بیش از این‌هاست، او از همان ابتدای نوشتن و فعالیت مطبوعاتی چنان شیفته نقد کتاب شد که به‌روایت مسکوب هرگز نتوانست از آن دل بکند و با پشتکاری غریب آن را دنبال می‌کرد. جز نقد کتاب که عمده آن‌ها نقدهایی بود بر آثارِی چون «ولگردان» ماکسیم گورکی، «خدایان تشنه‌اند» آنتالو فرانس، «دید و بازدید» جلال آل‌احمد، «سایه» از علی دشتی، «انسان وحشی» امیل زولا، او مقالات بسیاری نیز نوشت ازجمله «سپیک آتالیز»، «شهریار»، «درباره آنتالو فرانس»، «به افتخار دانشمند بزرگ، استاد عبدالعظیم قریب»، «هنر در زندان ماتریالیسم» و «هواد فاست نویسنده بزرگ امریکایی در زندان». حشر و نشر مرتضی کیوان با نویسندگان دورانش او را به فکر تاسیس اتحادیه نویسندگان نیز انداخته بود و در این راه کیوان نامه‌ای نیز به دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر می‌نویسد. این اطلاعات هم‌راهِ متن‌هایی در یاد مرتضی کیوان به‌قلم شاهرخ مسکوب و پوراندخت سلطانی و دیگرانی ازجمله نجف دریابندری و سیاوش کسرایی و ایرج افشار و محمدعلی ندوشن و محمدجعفر محبوب در «کتاب مرتضی کیوان» آمده است که شاهرخ مسکوب آن را «در مقام دوستی» گردآوری کرد و بار نخست در سال ۱۳۸۲ درآمد و از پس یک‌ده‌ه‌وینم اینک در نشر فرهنگ جاوید در دست انتشار است. در این کتاب جز نقل و مقالات دیگران درباره کیوان، سروده‌هایی نیز در «یاد کیوان» به‌جای رسیده از شاعرانی نامدار؛ ابتهاج و ندوشن و مسکوب و مشرف آزاد تهرانی و نادر نادیور و نیما یوشیج و سیاوش کسرایی. نوشته‌هایی هم هست از خودِ مرتضی کیوان شامل قطعات ادبی؛ «حسرت و آرزو»، «گفت‌وگوهایی در تنهایی: یک و دو»، «برای کتاب‌هایم» و «به یاد پوری» و نیز نامه‌های کیوان و چنان‌که برمی‌آید او دوستی گشاده در نامه‌نوشتن داشته است: «هشت نامه به پوری» و نامه‌های دیگر به شخصیت‌هایی چون احمد شاملو و فریدون رهنما و جمال‌زاده و دیگران و سرآخر، چندین تحلیل ادبی کیوان و چند نوشته پراکنده و واپسین نامه‌اش. کتاب هم‌چنین در پیوست، سال‌شمار و کتاب‌شناسی و نمایه و تصویر دست‌نوشته‌ها را نیز دارد. کیوان جز تسلط بر ادبیات مدرن چپ، حلقه ارتباط میان نویسندگان و روشنفکران بسیاری بود که مسکوب موارد چندی از این ارتباط و کارسازی کیوان را در کتاب آورده است و یکی‌شان در مورد نقدی که «فرزانه» بر ترجمه‌ای از عبدالحسین نوشین می‌نویسد. ماجرا از این قرار است که صادق هدایت به فرزانه توصیه می‌کند مطلبی درباره ترجمه نوشین از «برنده آبی» اثر مورس مترلینگ بنویسد تا این بهانه توجه مردم و دولت به وضع سخت این هنرمند بیمار در زندان جلب شود، قدم بعد پیداکردن جایی برای چاپ مقاله است و آشنایی مطمئن که بتواند آن را چاپ کند. مرتضی کیوان مثل همیشه با پیش می‌گذارد و آن نقد را در مجله‌ای منتشر می‌کند. کیوان بانی به‌ثمررسیدن پروژه‌های ادبی نیز بوده است، برای نمونه ترجمه مجموعه «چه می‌دانم» از زبان فرانسوی و نیز واسطه چاپ آثار مترجمان در انتشارات امیرکبیر؛ مسکوب می‌نویسد در پاریس بودم که باخبر شدم به مشاورت و اصرار او انتشارات امیرکبیر چاپ آثار هدایت به وضع آبرومندتری را تعهد کرده بود و هم‌چنین بود چاپ «شنل» گوگول و «مروارید سیاه» و «وداع با اسلحه». به این‌ها اضافه کنِید فهرستِ درودرازی از خدمات کیوان به فرهنگ و اهل آن را که در جای جای کتاب از آن سخن رفته است.

روایت شاهرخ مسکوب از مرتضی کیوان جز پرداختن به شخصیت و روزگار این دوست، روایتی از زمانه‌ای نیز به‌دست می‌دهد که مرتضی کیوان در آن زیسته و تفکراتش شکل گرفته بود. مسکوب که از هم‌فکران کیوان بود، پس از کودتای ۲۸ مرداد به زندان افتاد و به‌سختی شکنجه شد. او بعدها در خاطراتش، «روزها در راه» نوشت که در آن روزها دو تن او را سِرا لنگ داشت‌ه‌اند، یکی مادرش و دیگری مرتضی کیوان که همراهان همان کشته شده شد: «در روزهایی که زیر شکنجه بودم، فقط این دو تا نگاهم می‌داشتند. یکی زنده و یکی مرده و امروز هر دوتاشان مرده‌اند ولی پاهای روح من، وقتی که بلایی بیش‌تر از طاقتم نازل می‌شود، هم‌چنان روی همین دو پایگاه است. در آن روزها این‌ها وجدان مجسم من بودند که از من جدا شده بودند و هم مرا می‌پایند و هم دستم را می‌گرفتند. باین‌همه، مسکوب در نوشتن سرگذشت مرتضی کیوان به راه مماشات نمی‌افتد و ازقضا با رویکردی انتقادی و نه‌نوستالژیک، رسم کیوان و هم‌قطارانش را بازخوانی می‌کند و با ذهنی تر و تازه نقد و نظرات کیوان درباره کتاب و ادبیات را برمی‌رسد و از خاستگاه فکری او نشانی می‌دهد. مسکوب معتقد است «سرشت پرمهر مرتضی کیوان چون درختی مشتاق رشد، از انسان‌گرایی رنسانس (مارکسیسم)، عرفان (شعر و ادب فارسی) و رمانیسم (ادبیات فرانسه) پرورش می‌یافت. در جایی دیگر مسکوب اشاره می‌کند که کیوان در کار مطبوعاتی جسارت انتقاد و کنجکاوِی درخور و نادر و پشتکاری خستگی‌ناپذیر داشت و بعد از نوشتن سیاهه‌ای از عناوین نقدها و مقالات او، می‌نویسد «البته امروز و پس از گذشت آن‌همه سال این نوشته‌ها ارزش ادبیی با فرهنگی چندانِی ندارند» گرچه نقل آنها را «نمودار ذهن جویایی» می‌داند که به هر گوشه‌ای از هر کتابی سر می‌کشید. اما انگیزه مسکوب از گردآوری کتابی در قدر و مقام کیوان آن‌طور که خودش در مقدمه می‌نویسد یکی شخصی است و دیگری اجتماعی. از تاریخ امضای پای مقدمه: ۱۵ آبان ۱۳۸۱ به‌حساب مسکوب بیش از نیم‌قرن است که مرتضی کیوان دیگر نیست. «در این سال‌های دراز نه‌تنها مرگ او از یاد رفته بلکه وجود ناموجودش پیوسته در خویشتن من حضور داشته و گاه و بیگاه چراغی فراراهم نهاده است. گردآوری این کتاب ادای دین است». بعد می‌رسیم به انگیزه اجتماعی که از نظر مسکوب و کیوان و همفکران‌شان، اجتماع همواره امری مهم‌تر بوده است و از این‌روست شاید که ذکر کردار کیوان

ادبیات

شاهرخ مسکوب، بازخوانی حزب توده و «کتاب مرتضی کیوان»

آواز گشتگان



و زندگی فردی او، هم‌راهِ راهی به سوی جمع باز می‌کند. مسکوب انگیزه اجتماعی را علل تاریخی می‌داند که سنت سیاست را به‌روالِ همیشگی برپا داشته و نیز اسباب فرهنگی که «رازداری و آبروداری، احساس نایلِمنی و تقیه است و نبود آزادی و ترس از فرَدای نامعلوم و ای‌بسا موجبات دیگر». مسکوب معتقد است در میان ما ایرانیان، آنها که می‌بایست و می‌توانستند کمتر گفته‌اند و نوشته‌اند و تجربه شخصی، اجتماعی و سیاسی خود را به دیگران منتقل کرده‌اند و «تازه چندانالی است که پاره‌ای از سازمان‌ها و کسانی از اهل سیاست و قلم به این کار پرداخته‌اند، وگرنه ما، نسل مرتضی و یارانِ با مخالفانش، بی‌بهره از تجربه پیشینیان، در کارزار سیاست افتادند. پس از ما نیز همین شد». مسکوب این کتاب را نموداری از سرگذشت یکی از مبارزان با حقیقت عدالت اجتماعی می‌داند: انتقامِ ناتمامِ تجربه یک زندگی کوتاه اما با صداقتی پرشور. چنان‌که رفت دست‌کم مقاله انتقادی مسکوب در این کتاب، روایتی است از دوره‌ای از تاریخ معاصر ما که بازشر چنین روایتی ضرورت حال ما است، درست در زمانه پسا‌بدنِ رمان‌هاییِ مطول که ازقضا گفتمان چپ را نشانه می‌روند و آن را مسبب یا مقصر شکست تاریخی می‌دانند و خواسته ناخواسته همدست با وضعیت مستقر و در کار حفظ و امتداد آن هستند. گفتمان ادبی مسلط سال‌های اخیر مدعی مواجهه تازه با تاریخ است که با انتقاد از نوستالژی آغاز می‌کند، بگذریم که این طیف با خُطَرِند بر ادبیاتِ خاصِیِ معاصر ما، از هدایت تا مساعدی و براهنی و دیگران بنا دارد تلقی خود را جا بیندازد و بر نوستالژی‌ای ادبی خط بکشد که یادآوری آن ادبیات، ناچیزی وجه غالب ادبیات اکنون را بیشتر پدیدار می‌کند. طرفه آنکه جُستن از دامِ نوستالژیا این طیف را به درکی قتیبتیستی از تاریخ‌کشانده است به این معنا که آنان تاریخ را به‌مثابه بازمانده‌ای از سرکوب درک می‌کنند. یکی‌گرفتن گذشته و روایت گذشته، همان فقیث تاریخی است که بخشی از ادبیات ما به آن متلاست. پارادایم مسلط در مواجهه با تاریخ شاید آن باشد که ایرانی‌جماعت را گرفتار نسیان و بی‌حافظه‌گی می‌داند و البته پارادایم دیگری است که ما را بیش از حد درگیر تاریخ می‌داند، و این هر دو را می‌توان تحتِ گفتمان شبه‌انتقادی صورت‌بندی کرد که مضطل بزرگ در مواجهه با گذشته را نوستالژی‌ای تاریخی می‌خواند. مسکوب در خوانش انتقادی‌اش از تکه‌ای از تاریخ شخصی یک تن که ازقضا تاریخ اجتماع می‌شود، سعی دارد وجه تاریک و جامانده از تاریخ را نشان دهد. او بدون توقف در دوران درخشان رفاقت‌ها و مبارزات و مقاومت‌ها، از گذشته روایتی مبتنی بر حافظه نمی‌سازد که «گذشته» را واقعیت‌های تاریخی تمام‌شده یا روزشمار شکست‌ها می‌گیرند. از نظر مسکوب هرکس خاطراتش را بنویسد یا به‌تعبیر درست‌تر خاطراتِ هر کس، تاریخی نیست درست بر خلافِ تصور مسلط بر ادبیات اخیر که خیل بی‌شماری خود را صاحبِ حق بیان و موجودی تاریخی می‌پندارند و دست آخرِ مکتوبات‌شان مصداقی از تعبیر «نوستالژی برای زمان حال» جیمسون است. مسکوب تلقی خود را با ساختِ دوگانه «خاطره بیدار» و «خاطره خفته» ابراز می‌کند: «و خاطره بیدار» را «سرگذشت جان ما و تاریخِ درونی مایی» می‌داند که خود درون تاریخ‌ایم و در آن به‌سُر می‌بریم. و «خاطره خفته» آن است که بامناسبت و بی‌مناسبت به‌یاد می‌آید و می‌رود، بی‌اثر. «در خاطره بیدار که گرم کار است تا ما را به خود فراخواند، یادآوری نوعی بازسازی و احضار گذشته غایب است به زمان حال و حاضر؛ غایبی حاضر می‌شود و حاضری (زمان حال) را به پس پرده می‌راند تا آنجا را که گاه ما کسِی، حقیقتی یا چیزی رفته را که دیگر نیست بیشتر به جان می‌آزمایم تا آن چه را که هست و هستی او در زمانی است که هنوز به گذشته نپیوسته».
نکته پیداست که مرتضی کیوان نزد مسکوب یکی از این خاطرات بیدار است و شاید معنایِ «زندگی جاوید» مرتضی کیوان که شاملو شعری را به یاد او سرود در همین بودن و نبودن توأمان باشد. نگاهِ مسکوب در روایت گذشته، از اکنون به عقب بازمی‌گردد و «گذشته» را به‌شکل محتوای حافظه درمی‌یابد و همین تلقی است که «کتاب مرتضی کیوان» را از روزشمار تاریخی یک شخصیت سیاسی برمی‌کنند، چنان‌که برخلافِ تصور



کتاب مرتضی کیوان

شاهرخ مسکوب

نشر فرهنگ جاوید

چهارشنبه • ۱۵ اسفند ۱۳۹۷

هوا ی تازه

اشعاری تاریخ

● **بانیذ تهرانی**: «نوای کاروان» دفتر دوم از اشعار منتشرنشده نیما یوشیج به تصحیح سعید رضوانی منتشر شد. دفتر اول از آثار بازمانده از نیما یوشیج، یک سال پیش در دفتری با عنوان «صد سال دگر» به تصحیح سعید رضوانی و مهدی علیانی مقدم به چاپ رسید. در مقدمه کتاب به قلم احمد سمیعی‌گیلانی آمده است از محتویات دفتر دوم اشعار منتشرنشده نیما آنچه بیشتر جلب توجه می‌کند منظومه‌های بلند و نسبتاً بلند از سویی و حکایات کوتاه از سوی دیگر است. از میان منظومه‌ها «ای مسم‌دیده مرد شو بیدار» مضمونی انقلابی دارد و متاثر از فضای سیاسی روزگارِش است با زبانی روان و خوش‌خوان. منظومه‌های دیگر اما خصلت شعر نیمایی را دارد «استحکام ساختاری، مضامین و تعبیرات نو، انعکاس تجارب هنری، توصیف‌های عاطفی و ذوقی، و شرح احوال شخصی». این دفتر که طرز استنساخ آن به‌گفته دکتر رضوانی مانند دفتر اول است و شرط انتخاب اشعار و کار روی آنها کامل‌بودن شعرهاست، شامل ۸۲ قطعه شعر است و چند منظومه بلند دارد. از خصوصیات کتاب دوم این است که شعرهای کمتر مورد توجه نیما یعنی شعرهایی در قالب‌های کلاسیک را در خود جای داده است و از مثنوی و غزل تا رباعی و دیگر قالب‌های کلاسیک دارد. عناوین کتاب‌ها هر دو از یکی از شعرهای خواندنی نیما برگرفته شده‌اند. «نوای کاروان» به‌لحاظ فرم شعری درخور و قابل توجه است و از این‌رو نام کتاب از روی این شعر انتخاب شده است. در مقدمه مصحح نیز آمده است «مهم‌ترین تفاوت این دفتر با دفتر پیشین به فرم اشعار مربوط است. اشعار دفتر حاضر علاوه بر سه دسته کلاسیک، نوقدمایی و نیمایی که هم‌راهِ قریب به اتفاق آثار شعری نیما را در خوی جای داده‌اند، هفت اثر را هم شامل می‌شوند که در هیچ یک از دسته‌های یادشده نمی‌گنجد و تحت عنوان اشعار و قطعات در قالب‌های دیگر دسته‌بندی شده‌اند. از آن میان دو قطعه که شاعر عنوان حکایت به آن‌ها داده بر طرح حکایت‌های گلستان سعدی نوشته شده‌اند، یعنی آمیخته‌ای از نظم و نثرند». در مقدمه هم چنین آمده است که نیما ذیل عمده آثاری که در این دفتر عرضه شده‌اند، تاریخ سرودن آن‌ها را قید کرده یا امضای خود را نهاده است. اغلب اشعار هم تاریخ دارند و هم امضای نیما. مصحح این دو نشانه را حاکی از آن شمرده که شعر از نظر نیما کامل یا دست‌کم به حث تحریر اولیه پذیرفته بوده



است. «از چشم خوانندگان پنهان نخواهد ماند که اشعار این دفتر پاره‌ای از جالب‌ترین آزمایش‌های نیما در زمینه فرم شعر را به نمایش می‌گذارند. تحلیل شاعرانه شکفت و غریب نیما نیز که خاص خود اوست در برخی از آثار این دفتر به جلوه تام درآمده است.» اشعار این مجموعه جز ابتکار و آزمون‌های نیما در فرم در مضمون نیز متغوع است. فقر و ناآگاهی و ستم انسان بر انسان و رنج هستی و دعوت به مبارزه طبقاتی و حق‌ستانی پاره‌ای از این مضامین هستند. «نیما بُعد فردی مصیبت جنگ را به تصویر می‌کشد، به‌ویژه رنج مادران فرزندباخته را مصور می‌کند.» رضوانی هم‌چنین به دشواری کار استنساخ آثار نیما از میان کالذغ‌های زرد و ناخوانای موجود اشاره می‌کند و می‌نویسد که گاه از شعری دو نسخه در میان اسناد موجود بوده است که تفاوت‌هایی با هم داشته‌اند. که در موارد اختلاف میان این‌گونه نسخ، مصحح ضبط متاخر را انتخاب کرده و مبنای کار قرار داده است. در دفتر «صد سال دگر» رسم‌الخط نیما به‌رغم تفاوت‌های ظریف‌تر آن با شیوه‌با شیوه‌های امروزی رعایت شده بود. در دفتر دوم اما مصحح به توصیه صاحب‌نظران و منتقدان که از رسم‌الخط دفتر اول ایراداتی گرفتند، روش معمول امروز در نگارش را اختیار کرده است. از آنجاکه دفتر اول نمونه تمام‌عاری است از رسم‌الخط نیما، مصحح نیازی به تکرار آن در رسم‌الخط در دفتر دوم ندیده است و رسم‌الخط معمول را برگزیده تا خوانند آثار برای مخاطبان امروز میسر شود. گرچه نشانه‌های سجاوندی نیما هم‌چنان حفظ شده است و سطربندی اشعار نیز از نیماست. کتاب «نوای کاروان» با یادداشتی به قلم احمد سمیعی‌گیلانی آغاز می‌شود. این مجموعه در دست فرهنگستان زبان و ادب فارسی افتاده و اکنون دفتر دوم آن به اهتمام و تصحیح همکار مؤثر گرامی گروه ادب معاصر، روشمندانه آماده طبع و نشر شده است. بعد، مقدمه‌ای می‌آید از سعید رضوانی، مصصح این دفترهای شعر و در ادامه نکاتی در باب شیوه استنساخ و ضبط اشعار در این دفتر، و به این آداب و ترتیب اشعار آغاز می‌شود: «اشعار» و «اشعار بی تاریخ». و بعد فهرست اشعار به تفکیک قالب‌ها و نمونه‌هایی از اسناد و دست‌خطِ نیما.